مأخذ فارسی فصیح و فارسی خان والده

همان پسر پاکزاد بشنو از من‏ عزّت خود را و ملک میدان از زن‏ آنکه دو زن را ز بهر خویش روا دید تربیت قرن راست قاتل و دشمن‏ بیش ز یک زن ز بهر مرد در این روز روح وطن راست رنج و درد و زلیفن‏ ایکه ز حرصت دو زن زبون و اسیرند ایکه دلت سخت‏تر از ز سنگ و ز آهن‏ ظلم روا داری و هماره سرائی‏ قرآن آورده این طریقت متقن‏ ساحت حقّ را ز سنگ فتنه خبر نیست‏ شهوت در دست غیر داده فلاخن‏ وای بر آن مرد کز گنه نهراسد نیکو داند هرآنچه زشت و فراکن‏2 وای بر آن سرزمین تیره که آنجا کمتر ارزد زنی از دانهء ارزن‏ بیش ز یک مهر مر بسینه نگنجد ار نبود دل سرای شهوت و ریمن‏3 خاطر زن را ز جرم خدعه میازار یادت زین جرم پاک دست و دامن‏ شرمت باد از زمان عصر و تمدّن‏ تربیت روز و وقت عهد روشن‏ ننگین آید بچشم اهل زمانه‏ کز تو رسد بر بچشم دانش سوزن‏ چشم مبادت بسوی پرتو یزدان‏ ار نزدائی ز خویش خوی هریمن‏ ایکه زنی را رفیق عمر گزیدی‏ رسم وفادان و عهد و پیمان مشکن‏ مهر و وفا در جهان ودیعهء حقّ است‏ لرزند از آن سپر غم و گل و لادن‏ خانهء دل را بحرص و آز میالای‏ جهد کن این خار را ز بستان برکن‏ روی دو زن بینی و زیانش نبینی‏ پردهء شهوت ز پیش چشم بیفکن‏ لاجرم از برگزیدن زن دوّم‏ عشق زن بیش را بسوزی خرمن‏ عشق چه رو تابد از میانه و گردد دشمنی و کین و خدعه ظلمت افکن‏ تا که تو در خانه تخم کینه فشانی‏ سازی از خدعه و خیانت مخزن‏ باید اوضاع ملک درهم و برهم‏ ماند بس کار و کوشش از سترون‏4 خانه چو از عشق و مهر خالی و عاری است‏ خانه چو باشد سرای حیله و شیون‏ ملک از آن نیز بهره یابد و گردد مأمن مشتی تباه طینت و رهزن‏ تا که در آن خاک مرد خویش پرستد بیهده بهر نجات رنجه کند تن‏ تا منش و طبع دیو و غزل بیاید ماند ایران همی خرابه و گلخن‏ چشمهء مهر است آشیانهء مردم‏ تابد خورشید عشق از آن روزن‏ ارنبدی مهر این جهان بتمودی‏ تیره و تاریک و تار چون بیژن‏ گردد از مهر و داد قوم سرافراز آید زان استوار دوده و میهن‏5 از چه در آن ملک علم صنع و ادب نیست‏ بهر چه بیغوله گشت خان و نشیمن‏ این همه خواری و بیکسی ز کجا خاست‏ بهر چه کج کرده چون گدایان گردن‏ این نه همان مرز و بوم هست که روزی‏ رشک ارم بود و جانفزای چو گلشن‏ اینک مشتی بخانمان بستیزند مشتی دیگر برهنه پای بیرزن‏ شهوت فرمانروا و حرص شده چیر عشقن نگونسار و مهر و ارون گرزن‏6 این همه بیچارگی و خواری و پستی‏ مرد دو زن برده را بگیرد دامن‏ زانکه ورا دودمان چو دود سیه گشت‏ زانکه ورا نیست مهر اینکه وایدن‏7 لاجرم از کشت خار خار زند سر روید از تخم و کشت سوسن سوسن‏ نیکی آید ز نیکی و ز بدی بد مهر دهد مهر بار و داشن داشن‏8 پور میازار حال خویش از این بیش‏ چون شنود مرد کر نصیحت الکن

مأخذ فارسی فصیح‏ و«فارسی خان والده»

نوشتن در یک زبانی محتاج بخوب دانستن آن زبان است و هرچه‏ شخص زبان را بهتر و کاملتر بداند و بر اصطلاحات و عبارات و لغات و قواعد صرف و نحو آن بصیرتر باشد نوشتّ او بهتر میشود.در زمانی که‏ علم و ادب در مشرق زمین نیز رواج داشت و بعلم زبان و فصاحت و ادبیات‏ و لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و تمام فنون راجعه باین‏ علم اهمیّت زیاد میدادند بزرگان نویسندگان نظم و نثر نصایح و دستورهای‏ زیادی برای یاد گرفتن صنعت کتابت و انشاء و یا نظم(در صورت داشتن‏ طبع شعر)بطالبین علم و ادب میدادند.هر کس کتب متقدمّین را مانند کتب‏ جاحظ و صدها کتب دیگر در عربی و قابوس نامه و چندین کتاب دیگر در فارسی ملاحظه کرده میداند که یکی از دستورهای عمده برای تعلیم فنّ‏ تحریر آن بود که شخص طالب علم و ادب بایستی کلام فصحا را زیاد بخواند و حفظ کند و چندین کتاب از مؤلّفات بهترین نویسندگان عرب و عجم که سرمشق‏ درخشان نثرنویسی و از آثار افصح فصحای آن زبانها بودند مکرّر بخواند و قطعات خیلی عالی آنها را حفظ نماید و چندین هزار بیت بلکه صدها قصیده و غزل از مشاهیر شعرای عرب و عجم و بهترین قطعه‏های آنها را از بر بداند.از زبان عربی که دریای بیکراین است و در علم لغت و ادب‏ آن زبان حیرت‏انگیز و توانگر هزاران بلکه ده هزاران کتاب نفیس و بیمانند پرداخته شده بگذریم و از زبان فارسی قرن پنجم و ششم و هفتم‏ حرف بزنیم.برای نوشتن این زبان استادان و دانشمندان و نویسندگان‏ قابل دستورهائی گذاشته‏اند.اوّلا برای هرکسی که قلم بدست میگرفت‏ لازم بود(و هنوز هم هست)که تا اندازه‏ای عربی بداند و لغات و قواعد صرفی ثابت و متقن آن زبان بیمثل را که در زبان ما استیلا یافته‏ فراگیرد ثانیا کتب ادبی فصیح و باصطلاح فرنگی«کلاسیک»ما را از قبیل کلیله‏ و دمنه و تاریخ بیهقی و گلستان و چهار مقالهء نظامی سمرقندی و مرزبان نامه‏ و سیاست نامهء نظام الملک و غیره از آثار قدما و یا مثلا در این عصر منشات‏ قایم مقام و میرزا عبد الوهّاب نشاط و غیرهما از متأخرّین را بکرّات بخواند ثالثا قواعد زبان فارسی را که اغلب در مقدّمهء کتب لغت فارسی ثبت شده یاد بگیرد و رابعا اطلاّع کافی از سرمایهء اندوختهء قرون گذشته که در واقع مهمّترین‏ رکن زبان و ادبیّات ما است داشته باشد و آن سرمایه اشعار شعرای بزرگ‏ و نامی ما است که ایران امروز نیز بدانها زنده است و این فقره مخصوصا از اساسی‏ترین مقدمات مهارت در زبان است.و هم از شرایط عمدهء چیز نویسی در دست داشتن مقداری از معلومات متفرّقه از هر قسم و راجع‏ بهر شعبه‏ای از علوم و فنون و مخصوصا مهارت در علم تاریخ و بالأخصّ تاریخ‏ ادبیّات است و بدیهی است نوشتهء اشخاصی که مثل بعضی از نویسندگان کنونی‏ ما اسم حافظ و سعدی ورد زبانشان است ولی هیچ خبر ندارند که این‏ شعرای مهشور در چه تاریخ و کدام عهدی زندگانی نموده و در زمان آنها سلطنت با که بوده است تا چه اندازه سطحی و خالی از نکات حکمتی و مطالب و دقایق سودمند خواهد بود.

این است شرایط و مقدّمات ضروریّهء چیز نویسی ابتدائی و گمان نمیرود هیچ عاقلی ادنی شکّی در این حقیقت بدیهی داشته باشد که زبان نیز مثل‏ هر چیز دیگر از آثار بشری بمرور زمان تکمیل شده و یاد گرفتن زبان فصیح‏ و ادبی و مفهوم اهل لسان موقوف بفراگرفتن قواعد آن و پیروی کلام‏ فصحا است و اگر تصرّفی مطابق روح زمان در آن لازم باشد نیز هر چه بشود باید بر وفق روح زبان و ساخت و ریخت آن شده و مبنی بر عوام‏ (1) Nairikih -زناشوئی.

(2)پلید و چرکین.

(3)چرکی و پلیدی.

(4)عقیم.

(5)خان و مان.

(6)تاج و دیهیم.

(7)اکنون.

(8)داد و دهش.

فهم نمودن زبان بوده و هم آن تصرّف از طرف اهل آن بعمل آید و اهل آن کسانی هستند که احاطهء کامل و مسلّم بر مقدّمات مذکور در فوق دارند(یعنی تصرّف از مجتهدین فنّ باشد نه بیسوادان کم مایه)و نیز آن قدم راجع بتکمیل و اصلاحی زبان قدم کوچکی باشد تدریجی در مطالبی‏ که اکثریت عظیمهء اهل زبان آنرا صحیح بشمارد.

مأخذ فارسی فصیح از قرن پنجم تا اوایل این قرن همین مقدمات اساسی‏ بود که ذکرش گذشت.حالا بینیم مأخذ فارسی عجیب و هذیانی که اخیرا در بعضی نشرّیات ایران و حتّی در پاره‏ای از اوراق و سیاسی پایتخت‏ معمول شده و بکلّی نامفهوم است و ما آنرا در شمارهء 7 کاوه«فارسی منطق‏ الّطیر مسخ شدهء عهده مشروطّیت»نامیده و زبان جنیّان خواندیم چیست و این زبان عجیب و تاریک که یک چیز غیر طبیعی بوده و از زبان معمولی‏ لفظی و کتابی دور و فهم آن تقریبا بر عامّه کاملا غیر ممکن است از کجا بعمل آمده و چطور اختراع شده است.

ممکن است بعضی از اشخاصی که بتقلید همدیگر این زبان مصنوعی را تحریر میکنند خود نیز ندانند که منشأ آن چیست و لهذا توضیحش شاید بیفایده نباشد که این زبان از ترجمهء تحت اللّفظی زبان ترکی عثمانی و داخل‏ کردن الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات آن بدون مناسبتی در زبان فارسی‏ بعمل آمده است.

زبان عثمانی حالیّه یک زبان خیلی عجیبی است که نظیرش شاید در دنیا دیده نشده.اوّلا باید بگوئیم که این زبان باصطلاح علمی جزو زبانهای‏ مغولی است و اساس صرفی و نحوی آن بکلّی مخالف زبانهای هند و اروپائی‏ است(که فارسی نیز از آنجمله است).ثانیا زبان عثمانی بواسطهء تنگی‏ دایرهء خود و انتقال آن بآسیای صغیر مقدار زیادی از لغات خارجه‏ اقتباس کرده و این اخذ لغات بیگانه بحدّی رسیده که خود زبان ترکی را مستهلک ساخته.شمس الّدین سامی یکی از لغویّون و ادبای درجهء اوّل‏ عثمانی که کتب لغت زیادی تألیف کرده احصائیّه‏ای راجع بمفردات لغات‏ داخله در ترکیب کلام عثمانی ساخته و بموجب این احصائیّه بثبوت پیوسته‏ که در زبان حالّیهء ادبی عثمانی که جراید و کتب بدان نوشته میشود و خواص‏ بدان حرف میزنند تقریبا درصدی هفتاد لغت عربی و درصدی ده لغت‏ ترکی است.این زبان علاوه بر این استیلای لغات خارجه یک خاصیّت دیگری‏ هم دارد که هزار مرتبه عجیب‏تر از فقرهء اوّلی است و آن این است که کلمات‏ عربی و فارسی را که گرفته بهمان معنی اصلی خود باقی نگذاشته بلکه آن را بمعانی‏ عجیب دیگری که با معانی اصلی ادبی مناسبتی ندارند(مناسبت بعیدی دارند) استعمال میکند مثلا روزگار بمعنی باد،بیکار یا بکار بمعنی عزب،وزنه بمعنی خزینه، مسافر بمعنی مهمان،سوخته بمعنی طلاّب،سربست بمعنی آزاد،اختلال‏ بمعنی انقلاب،چراغ(یا چراق)بمعنی شاگرد،فنا بمعنی بد،اختیار بمعنی پیر،گنج بمعنی جوان،اشقیاء بمعنی قطّاع الطّریق،وجود بمعنی‏ بدن،آرزو بمعنی میل،پول بمعنی تمبر پستی الخ و نه هزار و نهصد و نود کلمهء دیگر که ذکر آن بطول انجامد و بسیار مضحک و بامزه‏ است و درست مثلش کتاب لغتی است که شخص از یک زبانی بزبانی‏ ساخته و تألیف کرده باشد مثلا از عربی بفارسی ولی بجای آنکه کلمهء عربی‏ و کلمهء مقابل فارسی آنرا پهلوی همدیگر نوشته باشد کلمهء عربی را در یک‏ صفحه و کلمهء فارسی بمعنای آنرا در صفحهء مقابل نوشته باشد و این صفحات را که عدد صفحه هم ندارند پهلوی هم گذاشته و یک کتابی کرده باشد اتّفاقا پیش از آنکه این کتاب خطّی را بهم دوخته و جلد کنند طفلی آمده‏ و تمام صفحات آنرا بهمزده باشد و هر صفحه از لغات عربی مقابل صفحهء دیگری از لغات فارسی که نمیبایستی در مقابل آن بیاید افتاده باشد تصوّر کند در اینصورت معانی لغات چگونه میشود مثلا در مقابل کلمهء«قلم» عوض«خامه»ممکن است افتاده باشد«تیشه».

ولی این هم عجیب‏ترین خواصّ آن زبان نیست-زیرا بطور محدود و معدود در زبانهای دیگر هم نظیر آنها را ولی نه بآن غرابت توان یافت و در فارسی‏ هم با بعضی کلمات عربی این معامله بمرور زمان شده ولی نه باین فراوانی و بیحسابی-بلکه عجیب‏تر از این هم یک خاصیّت دارد و آن چنانست که در آن زبان مراعات قواعد صرفی عربی و فارسی هم ابدا لازم نیست باین معنی‏ که در زبان عربی با وجود وسعت فوق العادهء دائرهء صرف و اشتقاق آن‏ بنای کلمات مشتقه و صیغ کلمات مختلفه و ابواب ثلاثی و رباعی باستثنای چند فقره(مثلا مانند بنای اسم فاعل از ثلاثی مجرّد متعدّی)همه جا سماعی‏ است نه قیاسی و اگر کسی بجای«اهمال»«تهمیل»یا بجای«تغلیط» «اغلاط»بگوید مضحکه میشود و یا اگر بجای«شریف»«شارف»و بجای‏ «جمیل»«جامل»بنویسد خطای فاحش کرده و همچنین در زبان فارسی‏ بنای ترکیبی کلمات از ترکیب وصفی و إضافی و نسبی و سایر انواع ترکیبات زیاد فارسی تماما سماعی است و هیچکس نمیتواند در مقابل«عبارت پرداز» مثلا«لفظ پرداز»«غلط پرداز»«کتاب پرداز»بگوید یا نظیر«آتشکده» و«میکده»را«تریاککده»یا«غفلتکده»و«عزلتکده»و بتقلید«قبرستان» و«بهارستان»بگوید«مزارستان»«عبادتستان»«خزانستان»یا بتشبیه‏ «گناهکار»و«نیکوکار»«ثوابکار»و«صحیح کار»یا بجای«شرمسار» «خجالتسار»یا بقیاس«پیرانه»و«حکیمانه»بنویسد«جوانانه»و«طبیبانه»یا در مقابل«هنرمند»و«سودمند»گفته شود«عجزمند»و«زیان‏مند»و هکذا صدها ادوات الحاقی و کلمات اضافی و ترکیبی در فارسی که همه سماعی است. حالا در زبان عثمانی بدون هیچگونه قید و با کمال«آزادی»تمام کلمات‏ عربی را بهر اشتقاقی و هر صیغه‏ای و هر بابی میشود آورد خواه در خود زبان عرب آمده باشد یا نه و در ترکیبات فارسی هم مثل یک زبان اختراعی‏ تمام ترکیبات را بطور قیاسی با مفردات فارسی و عربی مطّردا میشود ساخت و استعمال کرد و از این شرب الیهود و هرج و مرج مطلق قواعد نحوی و صرفی‏ و لغوی و اصطلاحی یک زبان مصنوعی درآمده که مفردات آن از این‏ قبیل است:«استحکامکارانه»،«استدراج»،«متحسّس»،«تعجیز و ازعاج» (بمعنی مزاحمت)«تلطیف»(بمعنی دلجوئی)،«تخدیش»(بمعنی مشوب‏ ساختن خاطر)،«تجزیه»(بمعنی مجازات)،«دخالت»(بمعنی پناه بردن)، «تنبیه»(بمعنی سپردن و حکم کردن)،«مساعده»(بمعنی اذن)،«مراق»! (بمعنی غصّه و هوس)،«عجبا»(یعنی آیا)،«غالبا»(بمعنی گویا)، «تحف»(بمعنی عجیب)،«ناجی»(بمعنی نجات‏دهنده)،«تقدیر»(بمعنی‏ تحسین)و هکذا هزاران کلمات دیگر که بحدّ و حصر نیاید و یک کتاب در تعداد آنها لازم است و همچنین ترکیبات عربی و فارسی مثلا«مع التأسّف»

کاوه » شماره 47 (صفحه 5)

(بجای افسوس که)،«مع الممنونیة»،«مع المسارّ»،«لخلخه پردازانه»، «جریحه‏دار»،«معنیدار»،«زمامدار»....الخ که در حساب نگنجد. یک خاصیّت عجیب دیگر آن زبان نیز که منحصر بفرد است آنست که‏ قسمت مهمّی از آن زبان از ترجمهء تحت اللفظی زبان فرانسه بعمل آمده‏ و علاوه بر این خاصیّت غریب در زبان معمولی که دلیل فقدان ذوق و روح مخصوص زبان است در ترجمهء کلمات فرنگی و اصطلاحات علمی و ادبی و فلسفی و غیره نیز هیچ نوع زحمت بخود نداده و با کمال سادگی مضحک‏ عین معنی تحت اللّفظی عربی آن اصطلاحات را داخل زبان خود نموده‏اند و این فقره بکلی قیاسی است و بدون معطلّی هر کلمهء مشکل فرنگی را میشود تحت اللفظ عربی کرد و از آن اصطلاح ترکی ساخت.مثال این فقره‏ هم بیحدّ و حساب است مثلا ذهنیّت‏1،لا یموت‏2،اقناع‏3حال‏ حاضر4،عین زمان‏5،عصبیّت‏6،ضربهء حکومت‏7،مکتب‏ سعدی‏8(یعنی شیوهء او)،تقدیر9،عکس العمل‏10سیما11(یک‏ سیمای سیاسی)،آهنگ‏12و هکذا هزاران اصطلاحات دیگر.

الفاظ بمیعنی جدید الأستعمال در ایران

حالا بدبختانه از تأثیر این ادبیّات(!)زبان مصنوعی بروسه و سیواس‏ و مقلّدین باکوئی و گنجه‏ای آنها و این شله قلمکار عجیب و مخصوصا از برکت قدوم ادبای خان والده در بعضی از دار السّلطنه‏ها و در خود دار الخلافه که باید مرکز سرمشق و نمونهء زبان دری باشد یک مولود غیر طبیعی و ناقص الخلقه‏ای زائیده شده که قسمتی از مقالات که روی سخن‏ هم در آنها بعامّه است بدان زبان عجیب نوشته میشود.اگر تأویل به تنفید شخصی نمیشد ما مقداری از نمونه‏های خیلی عجیب این منطق الّطیر تازه را بدون زحمت تفتیش و تصّفح اینجا درج میکردیم ولی چون خوانندگان‏ ایرانی خوب با این زبان غیرطبیعی آشنا هستند لازم بدرج نمونه‏های زیاد نیست و فقط چند کلمه از مفردات آن کافی است که ملاحظه‏کنندگان‏ بترکیب آن نفرین کنند مثلا«عرض اندام»بمعنی ظهور،«اثبات وجود» یعنی حضور،«ناجی مملکت»یعنی نجات‏دهنده،«عنعنات»(!)یعنی روایات‏ (و گاهی بمعنی آباء و اجدادی)«لاقید»یعنی بیقید،لاقیدانه(!)،«لغو گردید»یعنی بهمخورد،«مدهش»یعنی وحشتناک،«اشقیاء»یعنی‏ دزدان،«متجاسرین»یعنی متمرّدین«خاطرات»یعنی یادداشتها،«زمامداران‏ امور»یعنی اولیای دولت،«عنودانه»،«خویشاوندی منشانه»،«وضعیّت» یعنی اوضاع،«موقعیّت»یعنی موقع،«جریحه‏دار»،«متحسّس»،«محرورانه»، «در اطراف صلح»،«در اطراف واقعهء زنجان»یعنی راجع بآن مسئله، «مادام که»یعنی مادامیکه،«تکدیر»یعنی توبیخ،«صمیمانه»یعنی صاف و بیغرض،«انتحار»یعنی خودکتبی،«طنین‏انداز شد»یعنی منتشر شد، «معکس افکار»یعنی نمایندهء خیالات،«مفکوره»یعنی فکر،«روح نزیه» یعنی پاک......و غیره و غیره الی غیر النّهایه.

علاوه بر اینها یک سجاوندی بازی غربی نیز در اینگونه منشآت هذیانی و پرت‏13رایج شده که از عجیب‏ترین مضحکات است مثلا علامات سجاوندی‏ فرنگی مختلف را متصّل باجا و بیجا تکرار میکنند مثلا بجای این عبارت«امروزها هوای طهران سرد شده و فقرا در زحمتند»مینویسند«امروزها بارقهء برودت! باصولت استیلاکارانهء خود-طهران را،اشغال کرده!!!و زحمت مرارت‏ کارانهء آن،در میان صنف فقیر-عرض اندام نموده و با مشکلات فوق‏ البشری،-امرار حیات مفلوکانه میکنند؟؟......».این نقطه‏های‏ سجاوندی که علامت وقف یا فصل یا تعجّب یا استفهام است نیز در مملکت‏ مخترعین آنها قواعدی و محلّ استعمال مخصوصی دارند و باین فراوانی و بیجا استعمال نتوان کرد.البتّه تعجّب نخواهید کرد که امضای محرّرین این‏گونه‏ مقالات منطق الطیری نیز بهمان غرابت و بقول خودشان«طلسم‏کارانه»یا «طلسم»است مثلا جناب م.ع.یا ص.د.یا صمیمی یا حکمت ناجی یا جودت‏ یا عرفی،ذوقی و هکذا که آنهم تقلید مخلص(یعنی تخلّص)عثمانیها است.

خیلی مایل بودیم که ذیلا محض خالی نبودن عریضه چند قطعه نیز از آخرین نمونه‏های«فارسی خان والده»برای توضیح مطلب بمثال درج نمائیم‏ ولی یک نکتهء مهم ما را از این کار جلوگیری کرد و آن عادت عجیبی است‏ که مردم ایران باستخراج و استنباط معنی عیبجوئی شخصی و کنایات از هر اشاره و کلمه‏ای دارند و کلّیات مسائل را بر مثال آن حمل میکنند و همیشه تصوّر میکنند که مقصود از هر مسئلهء کلّی تنفیدی قانون کلّی آن نبوده‏ بلکه عمده مصداق معینّی از آن کلّی است چنانکه در بعضی از مقالات گذشتهء ما هیمین کج‏فهمی و سوء تأویلها شد.ما در همین باب یعنی توجّه عامّه‏ بافتضاح شخصی و گشتن پی امور قال و قیل‏انگیز و صرف نظر از روح‏ و نکتهء عبرت و حکمت مندرجه در مقالات تنقیدی و منجرّ شدن این‏ فقره بملاحظه و احتیاط زیاد نویسندگان در ذکر مثل و مثال و تنگی‏ دایرهء کلام بر نقادان بیغرض در شماره‏های آینده مستقلاّ یک تبصره‏ای‏ خواهیم نوشت.

شطرنج

زمانی درس علم و بحث تنزیل‏ که باشد نفس انسان را کمالی‏ زمانی شعر و شطرنج و حکایات‏ که خاطر را بود دفع کلالی

(سعدی)

بازی شطرنج هم مثل همهء چیزها و کارهای دیگر در فرنگستان ترقی‏ بسیار نموده و امروز این فّن نیز مانند فنون دیگر دارای علما و نویسندگان‏ مشهور و روزنامه‏های مخصوص زیادی است و اغلب روزنامهای و مجلاّت‏ علمی و سیاسی و غیره و حّتی روزنامه‏های رسمی و نیم‏رسمی از قبیل تایمس‏ مشهور لندن و غیره برای شطرنج در ستونهای خود جای مخصوص و نویسندهء علی حدّه‏ای دارند که اگر هر روز هم نباشد لا اقلّ هرچند روزی یکبار مسئله‏ای در خصوص شطرنج طرح مینمایند و گاهی صورت یک دست بازی‏ مشهوری را که در بین دو استاد واقع شده درج نموده و در آن خصوص‏ تنقیداتی مینمایند و از بعضی حرکات با اقامهء دلایل و براهین تکذیب و از برخی دیگر تعریف مینمایند و خوانندگان خود را ببعضی نکات دقیقهء فّن ملتفت‏ و متوجّه میسازند و گاهی یک مسئله‏ای راجع بشطرنج طرح مینمایند .